فضاهایی شفاف، بیانی زنده و پویا

نگاهی به مجموعه شعر «نامه‌هایی که به دست نرسید» سروده: عبدالحسین رحمتی

سالم پوراحمد

مجموعه شعر: نامه‌هایی که به دست نرسید
سروده: عبدالحسین رحمتی
ناشر: هزاره ققنوس - ۱۳۸۵

حرف های دل من نامه شدند
نامه هایی که به دست نرسید
پدر از عشق تو می گفت ولی
عاقبت روی تو را سیر ندید
(شعرنامه، چارپاره ص ۳۵)

عبدالحسین رحمتی، شاعر نام آشنایی است برای آنانی که شعرش را خوانده و دوست داشته‌اند. حاصل رؤیاپروری ها و خلسه نشینی هایش چاپ سه مجموعه شعر است با نام های «خوانده ام از چشم های...»، «آن روزها رفتند...» و «نامه هایی که به دست نرسید». این شاعر جوان در سال ۱۳۴۹ در دهلران پا به عرصه حیات گذاشت. از موفقیت های او، یکی اخذ جایزه ادبی «دکتر قیصر امین پور» در سال ۸۴ است. در زمینه ثبت خاطرات شهیدان گرانقدر نیز مجموعه ای به نام «آن سوی رؤیا» در کارنامه فعالیت هایش دارد که خواندنی است.

این شاعر جوان به یمن شعرهای تغزلی ـ حماسی خود جایی مسلم در بین شعرای جوان معاصر کشورمان باز کرده است.

سبک و سیاق و زبان ویژه خود را دارد. عاشقانه می گوید و دل در گرو حماسه های جاودانه دارد. زبان ساده و سلیس، سوز و گدازهای عاشقانه از ویژگی هایی است که در جای جای شعر او جلوه‌ای بارز دارد. سرایش دیگر قالب های شعری چون دوبیتی، رباعی، مثنوی و چارپاره از دیگر دلمشغولی های اوست. آنقدر با شعر راحت کنار آمده که مخاطب نیز راحت شعرش را زمزمه می کند.

مجموعه اخیر وی، یعنی «نامه هایی که به دست نرسید» مجموعه شعری است دارای ۱۴ غزل، ۷ چارپاره، ۴ مثنوی، ۱ شعر سپید، ۶ طرح، ۴ رباعی و ۲ شعر نیمایی که در ۸۰ صفحه به چاپ رسیده است. این مجموعه برای نوجوانان با زبانی ساده سروده شده است. نوجوانانی که گرچه خود به اقتضای سن در جبهه ها و در آن فضاهای روحانی حضور نداشته اند ولی امروز دلاوری های پدران و برادران رزمنده خویش را مرور می کنند.

تهاجم خونین دشمن بعثی، فصل نوینی از شعر حماسی را در کشورمان به منصه ظهور رساند. شاعران، خود را سربازانی دل باخته می دانستند که گاه تفنگ بر دوش پابه پای حماسی ترین لحظه ها، امان از دشمن می بریدند و گاه درخلوت بی ریای خود، رگبار واژه ها را در طنینی خونین بر گستره عشق می باریدند. به راستی سرودن برای مردانی که نسیم وار از سیم های خاردار گذشتند و بر صخره های ساحل خاموش چونان موج انفجار، لرزه بر تن های خاکی دشمن افکندند، کاری است ستودنی، حرفی است گفتنی و شعری است شنیدنی. آن روزها فضای جبهه ها آسمانی بود. قلوب بچه های شاعر برای شهدا می تپید، برای خلسه نشینان سنگربان، دلتنگ می شدند و دل به آوای اهورایی آنان می سپردند.

در لحظات حساس و توفانی جنگ، شاعران با درکی والا و احساسی حماسی، در راستای ماندگاری نام آوران جبهه ها، قد علم کردند و با تراوشات ذهنی خویش، گستره خیال را رنگین از واژه های جبهه و جنگ، شهید و شهادت و آتش و عطش کردند. این گونه بود که لحظه ها ماندگار شدند و تاریخی ترین صحنه ها آفریده شد. هر شعر حماسی تابلویی تحسین برانگیز شد که گاه تو را به اوج شهادت رهنمون می شد و گاه چنان ترا به دامان گریه می کشاند که انگار «ابرهای همه عالم» در تو می گریست. جنگ به پایان رسید، اما خاطره ها جاودانه ماند. شعرها به دامان حماسه ماندنی تر از همیشه شدند.

... و عبدالحسین رحمتی شاعری است از این تبار، از این خیل عاشق وش بی قرار که خود جبهه را دیده و دلاوری های همرزمانش را لمس کرده است. اینک او نیز چون شاعران خوب دیگر این دیار همچنان از خوبان روزگار جبهه وجنگ می گوید و یادشان را پیوسته گرامی می دارد. خلوت های خلسه خیز، او را پیوسته گرم سرایش کرده و می کند، تا رقیق ترین احساسات را در دالان های روشن و پیچ درپیچ تخیل به ترنم بکشاند. چندان در قید تکلف نیست. اصیل است و سر به زیر. رحمتی از جمله شاعرانی است که می توان گفت پس از ممارست های فراوان در حوزه شعر سرانجام در دهه هفتاد به گل نشست. بیشتر اشعار وی در زمینه دفاع مقدس پس از پایان جنگ تحمیلی سروده شده اند. مسلم آن که اشعاری که پس از پایان جنگ سروده شده اند جنبه ادبی تر و هنرمندانه تری نسبت به اشعار دوران جنگ دارند. در کوران جنگ تحمیلی، شاعران با بیانی «مستقیم و بدون ارجاع به گزاره های هنری و زیباشناختی(۱)» درباره جنگ طبع آزمایی می نمودند. این گونه اشعار گرچه بیشتر با زبانی شعاری و مستقیم به روایت جنگ و فراز و نشیب های آن پرداخته اند، اما از بار عاطفی و احساسی قوی برخوردارند و مخاطب عام را ناخودآگاه تحت تأثیر قرار می دهند. در این ژانر ادبی شاعر بیشتر به کارکرد تاریخی و اجتماعی شعر نظر دارد و هدف او پیام رسانی و ابلاغ آموزه های دینی ـ حماسی به مخاطبان است(۲). ولی پس از جنگ و با فاصله گرفتن از آن، شاعران با دیدی عمیق تر و بیانی لطیف تر، حادثه عظیمی چون جنگ تحمیلی را می سرایند و به مخاطبان خود عرضه می کنند. شعرهای عبدالحسین رحمتی نیز بویژه در این مجموعه، از این گونه است و شاعر با ایجاد و خلق فضاهایی شفاف و صمیمانه و بیانی زنده و پویا، ترابه نه توی لحظه های ناب، خلسه وار پیش می برد.

خلق تصاویر بدیع و شاعرانه در شعر از ویژگی هایی است که می تواند بر مخاطب تأثیری شگرف تر بر جای بگذارد. اما رحمتی، شاعری است که کمتر به تصویرپردازی در شعر توجه دارد و شمار تصاویر خلق شده در شعرهای این مجموعه بسیار اندک است ولی این نقیصه را حسی قوی و عاطفه ای سرشار به خوبی جبران می کند، به طوری که مخاطب هنگام خواندن شعرش بی وقفه و در حظی مضاعف آن را به پایان می برد. می توان گفت بیان شاعرانه وی، شعرش را دلنشین و بسیار پذیرفتنی کرده و تشخصی خاص به آن بخشیده است.

واژگانی که شاعر در مجموعه مورد بحث بیشترین عنایت را به آنها واداشته، واژگانی آشنایند و بی بدیل چون: دعا، اجابت، پرنده، شهید، شهادت، پرواز، انتظار، مادر، غربت، غریبی، زخم، خاطره، آسمان، لبخند، صبح، زلال، نگاه، نامه و سبز.

... اما

و اما سرودن از بچه های جبهه، بچه های نور و نیایش، طبعی می خواهد به بی کرانگی آسمان و دلی می خواهد به وسعت دریا؛ بچه هایی که یادشان هنوز مثل قاب عکس یادگاری در خیالمان نقش بسته اند، بچه هایی که نامه های بجا مانده از آنها امروزه چراغ راه ما هستند.

مثل قاب عکس یادگاری اش
باز در خیالمان هنوز هست
سال ها گذشت و باخبر شدیم
نامه ای برای ما نوشته است
(چارپاره نامه ای دوباره ص ۴۶)

نامه هایی که پر بودند از صداقت و سادگی، درست مانند عشق تازه ای که جان را طراوت می دهد و به زندگی معنا می بخشد؛ نامه هایی از صبح، از سنگر، از نماز، از آتش و غبار:

نامه ای پر از صفا و سادگی
نامه ای که مثل عشق تازه بود
نامه ای زصبح و سنگر و نماز
نامه ای از آتش و غبار و دود
(چارپاره نامه ای دوباره ص ۴۷)

و اکنون که نیستند کاش ای کاش نام آسمانی شان در نسیمی نشوه خیز می وزید وای کاش نامه ای دوباره از آنها می رسید ای کاش:

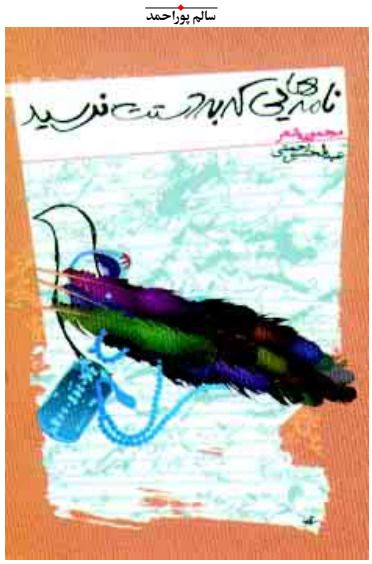

کاشکی که نام آسمانی اش
در نسیم می نشست و می وزید
من چقدر بی قرار مانده ام
کاش نامه ای دوباره می رسید
(چارپاره نامه ای دوباره ص ۴۸)

دشمن بعثی در هشت سال جنگ تحمیلی علیه میهن عزیزمان به هر خار و خاشاکی متوسل می شد تا شاید پیروزمندانه از معرکه نبرد بیرون بیاید. پس ناجوانمردانه از به کار بردن هرگونه سلاحی ابا نداشت حتی اگر «خردل» باشد و دل های عشاق را شعله شعله بسوزاند:

فصل شکفتنش بود
اما به جنگ برخورد
او نوجوانی اش را
با خود به جبهه ها برد
تیر و کمان به شانه
با شوق مثل آرش
او ساده و صمیمی
رفت و گذشت از آتش
گفتند شعله شعله
پیچیده گاز خردل
بر مخمل تنش آه
تاول به روی تاول
«چارپاره شیمیایی (۱) ص ۴۹»

اما دشمن کجا می دانست که این شمع های سوزان؛ این جانبازان شیمیایی دریابند و بی کرانه، بزرگ اند و بی هیاهو، خاکی اند و بی ادعا درست مثل مولایشان علی «ع»:

برگشت بی هیاهو
مثل گذشته، خاکی
آویز خانه اوست
تنها فقط پلاکی
هر روز در گلویش
آواز رود جاری ست
حتی هوای خانه
با نام او بهاری ست
هر روز می نویسد
مشق شهادتش را
باید که پاس داریم
ای دوست حرمتش را
(چارپاره شیمیایی (۱) ص ۵۱ و ۵۲)

آن روزها، روزهای آتش و باروت، بودند نوجوانان دلاوری که در شناسنامه خویش دست می بردند تا شاید بتوانند راهی به جبهه ها بیابند و دین خود را به دین و میهن شان ادا کنند و شاعر چه زیبا آن را با بیانی شیوا و جاودانه به تصویر کشیده است:

کس زراز رفتنش خبر نداشت
سیزده بهار بیشتر نداشت
در شناسنامه دست برده بود
یعنی این که چاره ای دگر نداشت
هیچ بچه ای به سن و سال او
زین میانه جرأت سفر نداشت
عزم جزم کرده بود، می رود
ذره ای گمان در او اثر نداشت
آن چنان یقین در او شکفته بود
آن چنان که «شاید» و «اگر» نداشت
(غزل راز ص ۷)

ماندن از کاروانی که رفتند، شاعر را به حسرت می کشاند؛ چرا که آنان با بال های رؤیا پر، به اوج ها پریدند و او شکسته بال زمین گیر شده و از سر حسرت به سوز می سراید:

ماندیم و ماندیم و ماندیم از کاروانی که رفتند
یک عمر حسرت نصیبی زان روزها پیرمان کرد

گفتند: این ها غبارند، اما یقین دارم آری نام زلال شهیدان با عشق تطهیرمان کرد

تا دورها تا فراسو پر بود از بوی پرواز
این بال های شکسته آخر زمین گیرمان کرد
(غزل ای کاش... ص ۹)

شاعر این مجموعه برای به تصویر کشیدن حماسه هایی که روزی آفریده شدند تا تأثیر سرداری زنده بماند، کاری جز سرایش شعر و غزل از دستش برنمی آید. سرودن از مردانی که خود شعر بلند روزگاران بودند، بحق کاری است صعب که از عهده هر کسی برنمی آید جز آنان که با اعجاز تخیل خویش واژه ها را در تپشی شعله وار به نغمه می نشانند:

شبیه آسمان بودی! نگاهت تا خدا جاری
شکوفا شد شبی بر شانه هایت زخم بسیاری
من از زخمی که بر پیشانی ات گل کرد فهمیدم؛
به نام عشق معنا می شود آئین سرداری...
شما که نامتان شعر بلند روزگاران است
چه برمی آید از ما، جز همین ـ شعر و غزل ـ کاری...
(غزل چه برمی آید از ما ص ۱۹)

دوستی و رفاقت هم دنیایی است؛ دنیایی که با آن همه چیز رنگ هستی می گیرد. دوستانی که روزی روزگاری دوستشان می داشتی و اینک که نیستند در خاطرات جلوه‌ای جاودانه دارند و در تلألوی رنگین کمانی تر او طبع ترا به دامن شعله می کشانند:

کسی آمد دلم را روی دوش صبح با خود برد
همان خوبی که احساسم به چشمانش گره می خورد
شهیدی که پر از شوق شهادت بود و یک لحظه
رفاقت را به دست خاطرات گم شده نسپرد...
(غزل رفاقت، برای شهید اسدالله خیری ص ۲۱)

شاعر همواره خود را مدیون شهدا و رزمندگان می داند و با بیانی گیرا ولی بی ادعا می گوید:

اگر مردم مرا هم می شناسند
فقط با حرمت نام تو بوده است
تو که حتی خدای عشق فرمود
که پیش از عشق نامت را سروده است
تو دیگر بی نشانی مثل زهرا «س»
برای مادرت شعری ندارم
اگر روزی اجابت شد دعایم
سرم را بر بقیعت می گذارم
(شعر یادگاری، چارپاره، ص ۴۱)

... و آخر این که:

«یکره عظیم ادبیات کودک و نوجوان در ایران همچون کودکی است که بر شانه های پدر عظیم الجثه اش ایستاده، بالندگی، خلاقیت و به سامان رسیدن آن، نتایج قابل توجهی بر فرهنگ و ساختار آن خواهد گذاشت(۳)».

ادبیات، بویژه ادبیات کودک و نوجوان در انتقال ارزش های انسانی به این دو گروه سنی نقشی اساسی دارند و هم از این روست که عبدالحسین رحمتی به این مهم توجه ویژه کرده و سعی داشته تا یاد حماسه های مفاخر میهنش را در قالب لطیف ترین احساسات؛ یعنی شعر به نسل نوجوان منتقل کند. امید آن که پیوسته چشمه طبعش جاری باد!

پی نوشت:
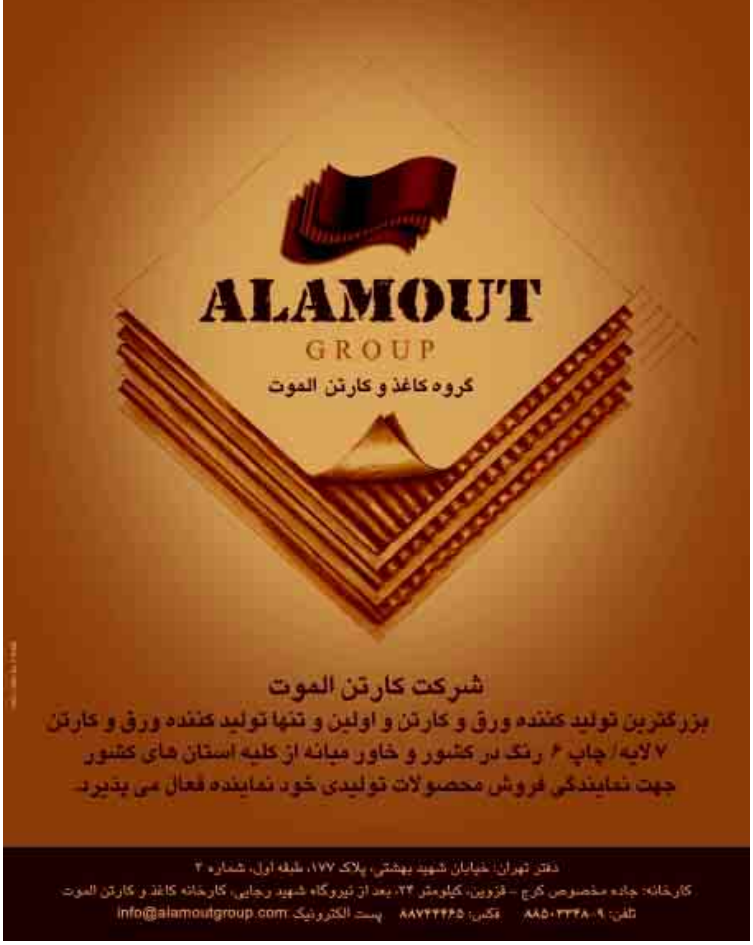
۱ ـ رضا اسماعیلی، روزنامه ایران، یکشنبه ۳ دیماه ۸۵ ص ۱۵
۲ ـ همان ص ۱۵
۳ ـ ناصر کشاورز، روزنامه ایران، چهارشنبه ۲۲ آذر شماره ۳۵۲۲ ص ۱۸